

فصلنامه علمی-پژوهشی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

سال یازدهم، شماره چهارم، پیاپی (۳۹)، زمستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۲۸

صص ۲۲۰-۱۸۷

بررسی مقایسه‌ای رابطه دولت و دانشگاه در ایران در دوران پهلوی دوم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

شادی جمالی^{*۱}

۱- فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

چکیده

دانشگاه به عنوان یکی از نهادهای جامعه مدرن از آغاز تأسیس تاکنون نقش بسیار مهمی را در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر بازی کرده است و به همین دلیل یکی از دغدغه‌های اصلی و همیشگی دولت، کنترل دانشگاه و استفاده از آن به عنوان یکی از دستگاه‌های ایدئولوژیک به منظور اجرای کارکردهایی همچون مشروعیت بخشی به سیستم سیاسی، حفظ همبستگی و تعارض زدایی بوده است. در دوره پهلوی دوم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کنترل دولت بر دانشگاه از طریق نفوذ در هیأت امناء، اقداماتی علیه اساتید و دانشجویان و کنترل از طریق نهادهای نظارتی وجود داشته که این موارد خلاف اصل استقلال دانشگاه است. در واقع دولت در دوره‌های ذکر شده تصور می‌کند چون موظف است به لحاظ مالی و حقوقی اساتید و دانشگاه‌ها را حمایت کند این حق را هم دارد که مطابق سلیقه و خواست خود مداخله بنماید. با این حال انتظارات دولت از دانشگاه در دو دوره متفاوت است. در دوره پهلوی دوم دولت از دانشگاه انتظار تلقین ایدئولوژی وطن پرستی و ترویج فرهنگ غربی و گفتمان غرب گرایی را داشته است در حالی که در جمهوری اسلامی دولت بر آن بود

تا از دانشگاه به مثابه دستگاه تلقین ایدئولوژی انقلاب و مدل حکومتی ولایت فقیه استفاده کند و در راستای اسلامی کردن دانشگاه، وحدت حوزه و دانشگاه و دوری از غرب گرایی گام برداشته است.

واژه‌های کلیدی: دانشگاه، دولت، دانشجویان، انقلاب فرهنگی، استقلال دانشگاه.

مقدمه و بیان مسأله

دانشگاه در عصر جدید، پرچمدار تفکر و نوآوری علمی است و همواره می‌کوشد با مسئله شناسی به رفع کاستی‌های موجود اقدام بگمارد. از آنجا که ماهیت دانشگاه به عنوان یک محیط نخبه پرور در اذهان توده مردم تجلی پیدا کرده است، همواره انتظارات دوچندانی از این نهاد به عنوان نهاد اندیشه و علم می‌رود. دانشگاه‌ها در تولید جریان‌های فکری در سطح جامعه و حتی فراتر از مرزها، نقش چشمگیری ایفا می‌کنند. نهاد دانشگاه وظایف و کارکردهایی بر عهده دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- وظیفه تربیتی و آموزشی؛ ۲- وظیفه برنامه سازی و تدوین گری؛ ۳- وظیفه ارتباطی و اطلاعاتی؛ ۴- وظیفه تحلیل گرایانه؛ ۵- وظیفه نقادی (افتخاری، ۱۳۸۸: ۷).

دانشگاه آخرین حلقه تربیت مدنی انسان‌هایی است که در ابعاد شناختی، عاطفی و عملی به سطح قابل قبولی برای تصی مدیریت اجتماعی رسیده اند. علاوه بر اینکه دانشگاه دارای ابعاد و تأثیرات وسیع فرهنگی و اجتماعی است، مسائل فرهنگی آن از ضریب پیچیدگی بیشتری نسبت به محیط اجتماعی بیرون برخوردار است، برخی دلایل و جنبه‌های مختلف آن به قرار زیر است:

۱. وجود سه فرهنگ مغایر در محیط دانشگاه (فرهنگ علمی در بخش استادان و دانشجویان، فرهنگ مدیریتی در بخش مدیران، فرهنگ اپراتوری در بخش کارمندی و خدماتی)؛

۲. سرریز شدن مسائل اجتماعی و فرهنگی در محیط دانشگاه؛

۳. توده‌ای شدن و رشد کمی بافت دانشجویی و تحول دانشگاه‌ها از مراکز نخبه پرور به

معجام توده‌ای؛

۴. جوان بودن جمعیت دانشگاهی و سیال بودن و موقت بودن زیست دانشجویی؛
۵. سرو کار داشتن دانشگاهیان با بخش‌های غیر سنتی فرهنگ؛
۶. متعارف نبودن مسائل و ادراکات فرهنگی پیش رو در محیط دانشگاه؛
۷. برخورد مستقل، بی طرفانه و نقادانه با همه مسائل، آموزه‌ها و سیاست‌ها در مراکز علمی؛
۸. عدم پذیرش ساختار سلسله مراتبی در عرصه فرهنگ و واکنش نسبت به برنامه ریزی متمرکز؛

۹. فعالیت نهادها، تشکل‌ها و مراکز مختلف فرهنگی در محیط دانشگاه؛
ضرورت‌ها و زمینه‌های فوق‌الذکر انجام مطالعاتی را ایجاب می‌نماید که به صورت مستمر به مسأله یابی، طرح ایده و تدوین راهکار برای ارتقای کیفی و بهبود توان فرهنگی و تولیدی نهاد دانشگاه پردازد (ذاکر صالحی، ۱۳۸۳: ۳۲).

دولت پدیده‌ای چند وجهی و پیچیده است و شالوده واحدی ندارد. در برداشت‌های قدیمی معمولاً سعی می‌شد پدیده‌های مختلف اجتماعی و سیاسی از جمله دولت را به معنای ساختاری واحد تقلیل دهند و همه وجوه آن را در آن شالوده بیابند. اما در برداشت‌های جدید پدیده‌های اجتماعی دارای خصلتی شکل پذیر، چند وجهی، چند مرکزی و متحول تلقی می‌شوند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۶) روشن است که دولت و آموزش عالی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. از یک طرف، دولت یک مفهوم اساسی در فهم ماهیت نظام آموزشی است. با توجه به اهمیت و نقش دانشگاه و تأثیر گذاری آن در ارتباط، دانشگاه با دولت در این پژوهش به دنبال کشف عوامل تأثیر گذار در دو دوره قبل و بعد از انقلاب هستیم. در ارتباط با عوامل تأثیر گذار که اقتدار دولت و انتظارات متقابل دولت و دانشگاه و استقلال دانشگاه‌ها را مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین در این پژوهش به مقایسه این رابطه در دوره پهلوی دوم و بعد از انقلاب اسلامی پرداخته می‌شود.

ادبیات نظری پژوهش

پیشینه تحقیق

فراستخواه در کتاب «سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران» مطرح می‌کند که با تأکید بر پیوند کلی سرگذشت دانشگاه ایرانی با جامعه سیاسی گفت: دانشگاه ایرانی در درون دولت به وجود آمد و شکست دولت و مدرنیزاسیون دولتی قبل از انقلاب سبب شد که پروژه توسعه دانشگاه و علم ناتمام بماند. در حقیقت، دانشگاه از یک سو رسالت تولید، انتقال و اشاعه دانش و خدمات علمی دارد و از سوی دیگر یک حامل نقد و روشنگری اجتماعی است. دانشگاه نهادی است برای دانستن و نقد و روشنگری اجتماعی، با نظام هنجاری نوین خود. این در حالی است که دانشگاه ایرانی رسالت نقد اجتماعی خود را یک سره در خدمت انقلاب قرار داد و اتفاقاً از نخستین نهادهایی بود که پس از پیروزی انقلاب با سوانح جدی رو برو شد. دکتر فراستخواه به دو نظریه عمده در این زمینه اشاره کرد؛ نخست، نظریه نئو کلاسیک‌ها که دانشگاه را نهادی حمایت شده توسط دولت مدرن و با هدف نوسازی و توسعه می‌داند که در آن، کارها به شکلی خطی جلو می‌روند و سرمایه انسانی ارتقاء می‌یابد. بر اساس این نظریه، دانشگاه در ایران در چارچوب پروژه نوسازی به وجود می‌آید و با شکست نوسازی دولتی، دانشگاه نیز گرفتار می‌شود. دوم، نظریه تعارض و پایگاه اجتماعی است. تئوری رقابت و تعارض بر سر پایگاه اجتماعی است که در این تئوری، ورود به دانشگاه و طی مدارج تحصیلات عالی، بازتابی از تعارض‌های مربوط به منطق موقعیت و قشربندی‌های اجتماعی و رقابت گروه‌ها بر سر پایگاه اجتماعی است. آموزش عالی و دانشگاه، چه با تولید و انتقال دانش و ارائه خدمات تخصصی و چه با تولید روابط اجتماعی و توسعه نمادهای فرهنگی، با پایگاه‌های منزلت و قدرت در آرایش طبقاتی جامعه به صورت تنگاتنگ ارتباط پیدا می‌کند، به حدی که بیش از اینکه آموزش‌های رسمی دانشگاه، نیروهای متخصص تربیت کند، روابط بازتولید شده اجتماعی، منزلتی و فرهنگی از طریق دانشگاه با تعارض‌های موجود در گروه‌های ذی نفع، پیوند می‌یابد. دکتر فراستخواه معتقد است که در مورد جامعه ایران به دیدگاه دوم بیشتر باید توجه کرد. دانشگاه در ایران در متن تعارض‌ها عمل می‌کند و خود در مرکز ماجراست.

دانشگاه در میدان نیروها، طرف مهمی است و در جای حساسی از تعارض بر سر پایگاه قدرت و منزلت است (فراستخواه، ۱۳۸۳: ۱۸۲).

ملکی راد در کتاب «دانشگاه مدرنیته و تحولات اجتماعی» مطرح می‌کند؛ کارکردهای دانشگاه در ساختار اجتماعی همواره با تغییرات اجتماعی و سیاسی پیوندهای عمیقی دارد. پیوند دانشگاه با طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی و جریان‌های روشنفکری و گفتمان‌های مختلف فکری این نهاد مدرن را به مثابه یکی از پایگاه‌ها و خاستگاه‌های مهم روشنفکری تبدیل کرده است. شکل‌گیری فرایند مدرنیسم و مدرنیته در ایران و نوع رویکرد دولت‌ها به این فرایندها در دوره‌های مختلف و چالش‌ها و شکاف‌های ناشی از این رویکردها در دانشگاه از انعکاس بیشتری برخوردار بوده است و در این راستا کارویژه‌های دانشگاه همواره موضوع چالش برانگیزی برای دولت‌ها و مراکز سیاست‌گذاری حکومتی به شمار می‌روند. با وجود تمامی این چالش‌ها دانشگاه در آفرینش شکل جدیدی از زندگی اجتماعی و سیاسی و محتوای بینشی و نگرشی نوین مؤثر بوده است. فرایندی که با تغییر دادن مبانی و شالوده‌های زیست جهان سنت و با ایجاد تحول در چارچوب‌ها، نمادها و کنش‌های نمادین زندگی اجتماعی و فرهنگی پیشین در بازآفرینی و بازتولید شکل جدیدی از مناسبات زندگی اجتماعی که با مدرنیته و زیست جهان آن سرشته شده است، پیوند و ارتباط اساسی و ساختاری دارد و از این رو نیز به فرایند دگرذیسی‌ها و جنبش‌های اجتماعی مدرن شتاب بیشتری داده است. بر این اساس دانشگاه را می‌توان نماینده روایتی از مدرنیته دانست که در کنار سویه و کارکرد ابزاری خود، سویه انتقادی مدرنیته را نیز نمایندگی می‌کند و آن را در اشکال مختلف در ساختار اجتماعی بازتولید می‌نماید (ملکی، ۱۳۵۹: ۲۴).

ذاکری‌صالحی در کتاب «دانشگاه ایرانی» اینگونه بیان می‌کند که در دهه‌های اخیر نیز روند افزایش تعامل بین دانشگاه و جامعه شکل تکاملی داشته است. هم‌اکنون در ادبیات آموزش عالی نقش‌ها و کارکردهایی برشمرده می‌شود که فراتر از آموزش و پژوهش است. نقد و پرسشگری، نهادسازی، بازشناسی سنت، نوگرایی و رویارویی فعال با تحولات جهانی و... از جمله نقش‌های جدید دانشگاه تلقی می‌شوند. نقش‌هایی که مستمرا کمیت و کیفیت تعامل این نهاد را با جامعه ارتقا داده‌اند. اگر برخی مطالعات بر وجود چالش در تعامل بین دانشگاه و

جامعه تأکید می‌کنند، بیانگر این نکته ظریف است که وجود تعامل و ارتباط بین دانشگاه و جامعه قطعی است زیرا بدون درگیر شدن دانشگاه با مسائل اجتماعی این چالش بی‌معناست. وجود چالش فرع بر حضور تعامل است. روندهای تاریخی نیز نشان می‌دهد هیچ‌گاه مراکز علمی از روند تحولات اجتماعی و فرهنگی مستثنی نبوده‌اند. این نکته قابل‌انکار نیست که گاهی مراکز علمی در اثر فشارها یا شرایط خاص خود را تا حدودی از صحنه تحولات کنار می‌کشیده‌اند و گاهی به صورت بسیار فعال وارد فرآیند تحول شده‌اند. این کنش و واکنش معرف پویایی و درک پیچیده مراکز علمی از شرایط اجتماعی است. ناگفته نماند ضعف و قوت تعامل دانشگاه و جامعه از طرف دیگر به سطح توقع فعالان اجتماعی و سیاست‌گذاران جامعه نیز برمی‌گردد. بدیهی است که کیفیت و تناسب این تعامل دستخوش کاستی‌ها یا عدم تعادل‌هایی بشود. تنها یک نظام برنامه‌ریزی تعاملی و واقع‌بین است که می‌تواند کارکردهای نهاد مستقل و نقادی چون دانشگاه را با سطح توقع سیاست‌گذاران و منافع ملی هماهنگ و همسو کند (ذاکرحالهی، ۱۳۸۳: ۱۲).

قلی قوچیان، دکتر حمیدرضا آراسته، دکتر پریوش جعفری در کتاب «دایره‌المعارف آموزش عالی» بیان می‌کنند نقش اساسی دانشگاه‌ها تا قبل از قرن بیستم میلادی، بیشتر پاسداری فرهنگ و انتقال میراث علمی نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده، ساختن و پرداختن زیربنای فرهنگ علمی و بالا بردن وجه و اعتبار ملی بوده است. ولی از قرن بیستم میلادی، با آغاز جهش روزافزون دانش و فناوری و رسالت دانشگاه‌ها به عنوان کانون خلاقیت علمی و پویایی اجتماعی اهمیت حیاتی پیدا کرده است. بر این اساس امروزه دانشگاه‌ها عرصه تولید دانش و فن محسوب می‌شوند؛ بنابراین، توسعه جوامع بر محور دانشگاه‌ها استوار است. هرگونه توسعه اجتماعی، از جمله توسعه اقتصادی، به انسان‌های متبحر و کارآمد و توانا احتیاج دارد و این گونه منابع انسانی کارآمد، محصول دانشگاه است. دانشگاه از دو جهت در توسعه اقتصادی مؤثر است: یکی از نظر تأمین نیروی انسانی کارآمد یا افزایش کارایی و بهره‌وری افراد. دیگر از جهت گسترش مرزهای دانش و فن و پیش‌بردن فناوری. چون مسئولیت پرورش نیروی انسانی و افزایش بهره‌وری و کارایی افراد در سطوح بالای تخصص به عهده دانشگاه‌هاست، بنابراین، دانشگاه در توسعه اقتصادی نقش زیربنایی دارد؛ و کمبود و نارسایی‌های نیروی انسانی،

چه از نظر تعداد و چه از نظر نوع و کیفیت، یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین تنگناهای توسعه اقتصادی به شمار می‌رود. در این میان، رابطه اقتصاد و آموزش‌های دانشگاهی، ارتباطی دو جانبه است و توسعه اقتصادی و تعلیمات دانشگاهی لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارتی دیگر توسعه دانشگاهی برای توسعه اقتصادی جنبه حیاتی دارد (قوچیان، ۱۳۸۳: ۲۰).

فراستخواه در کتاب «دانشگاه ایرانی و مسأله کیفیت» مطرح می‌کند که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن تقاضا برای آموزش عالی در حال افزایش است. مؤسسات آموزش عالی با مسأله چند وجهی مواجه‌اند. از یک سو، نیاز به آن دارند که خود را با الزامات محیط متحول بیرونی مطابقت بدهند و از سوی دیگر، سازگاری خلاق با تغییرات بیرونی مستلزم تغییر در نحوه نگرش به مسائل درونی است و این‌ها همه در یک کلام به همان قضیه کیفیت باز می‌گردد. در طی دو دهه گذشته، نحوه اداره دانشگاه به صورت دائم التزاید، بحث برانگیز؛ گشته است؛ به ویژه توجه به میزان نقش و دخالت حکومت‌ها در امور دانشگاه‌ها که در بسیاری از موارد چندان جایی برای پرداختن به مسأله کیفیت دانشگاه باقی نمی‌گذارد. فارغ از این موضوع، دانشگاه‌ها از یک سو، با رشد تقاضا نسبت به برودادها و خدمات خود و از سوی دیگر، با افزایش توجه به کیفیت این برودادها و خدمات، و سرانجام با رشد انتظارات نسبت به پاسخگو بودن خودشان رو به رو شده‌اند (فراستخواه، ۱۳۸۳: ۲۲۳).

دانشگاه

دانشگاه بنا به تعریفی سیستمی نیز به محلی اطلاق می‌گردد تا بر اساس دید اصولی شامل سرمایه، ساختمان، تجهیزات، برنامه، امکانات و نیروی انسانی و نهایتاً جمعیتی است به نام دانشجو. فراورده‌ای آن شامل آموزش، پرورش و خدمت، انتقال میراث فرهنگی و علوم و فنون است. خروجی‌های آن نیز شامل نیروی انسانی متخصص و ماهر در زمینه‌های مختلف و همچنین اختراع و اکتشاف و نوآوری علمی و گسترش علم و دانش است (طیبی، ۱۳۷۳: ۲۴) به علاوه دانشگاه به صورت سنتی یک شرکت یادگیری دانسته شده است که هدفی جز تولید دانش برای دانش ندارد.

مفهوم دولت

مفهوم «دولت» به عنوان یکی از کاربردی ترین مفاهیم در حوزه دانش سیاسی همواره دستخوش تحول بوده است که تحول آن را می توان در حوزه عمل و نظری پی گرفت. مهم ترین تحول مفهوم دولت در اندیشه های سیاسی باستان و عصر جدید غرب، تحولی است که از مفهوم ارگانیک به مفهوم مکانیکی ایجاد شده است. در مفهوم ارگانیک، دولت امری طبیعی، ذاتی و یکی از اجزای جدایی ناپذیر زندگی انسان محسوب می شد. از نظریه مکانیکی دولت، ابزار ساخته انسان برای حل مسائل و مشکلات سیاسی او به حساب می آید.

روش ها

رابطه دولت و دانشگاه در دوره پهلوی دوم

رابطه دولت و دانشگاه در دوره محمد رضا شاه پهلوی را می توان ذیل سه دوره مشخص مورد بررسی قرار داد. این سه دوره تاریخی عبارتند از: الف؛ دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، ب؛ دوران از کودتا تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، پ؛ دوران مابین سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

دانشگاه و تلاش برای کسب استقلال از دولت (۱۳۲۰-۱۳۳۲):

اشغال ایران در شهریور ۲۰ و متعاقب آن خروج رضا شاه از ایران، ایران را وارد دوران تازه ای از حیات خود کرد. پس از فضای پر اختناق گذشته، به واسطه خلاء سیاسی ایجاد شده در قدرت و ضعف حکومت مرکزی، ما شاهد وجود آزادی های نسبی در این دوران هستیم. در همین فضای سیاسی بود که برخی از اندیشمندان فعال در حوزه دانشگاهی به فکر کسب استقلال بیشتر دانشگاه افتادند. علی اکبر سیاسی، وزیر فرهنگ آن دوران یکی از این افراد بود که موضوع استقلال دانشگاه را با شاه مطرح کرد و پس از موافقت او، موضوع را به هیئت دولت ارائه و به تصویب رساند. روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۱؛ یعنی دقیقاً در روز تاسیس دانشگاه، با حضور شاه و وزیر آن و دانشگاهیان، جشنی بر پا شد و رسماً این روز به عنوان روز استقلال دانشگاه از حکومت معرفی گشت (سیاسی، ۱۳۵۳: ۸۰).

با گسترش فضای باز سیاسی در کشور کنترل دولت بر دانشگاه نیز کاهش یافت، این کاهش بیش از آنکه ناشی از وجود آزادی و گسترش جامعه مدنی باشد، ناشی از خلاء سیاسی قدرت و عدم توانایی آنان در کنترل مطلق دانشگاه بود. ناتوانی دولت در کنترل این نهاد، منجر به افزایش فعالیت‌های دانشجویان و قدرت نمایی علیه دولت شد.

دولت و کنترل مطلق بر دانشگاه ۱۳۴۲-۱۳۳۲:

بلافاصله پس از پیروزی کودتا، دولت سعی کرد تا فضای جامعه را به سرعت و شدت هرچه تمام تر ببندد و همه نیروهای سیاسی را سرکوب نماید. دولت قوانین حکومت نظامی را تا سال ۱۳۳۶ به اجرا گذاشت و همه احزاب و اتحادیه‌های سیاسی را غیر قانونی اعلام کرده و سانسور شدیدی را بر مطبوعات تحمیل کرد. شرایط خفقان به حدی بود که پژوهشگران این دوران را دوره دیکتاتوری مطلق شاه نامیدند (امجد، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

در این دوران عملاً هیچ گونه صدای مخالفی تحمل نمی شد و هیچ روزنه ای برای بیان عقاید سیاسی مخالف در جامعه وجود نداشت، اما بحران عظیم دولت ما بین سال‌های ۳۹ تا ۴۲ باعث شد تا رژیم شاه به منظور حفظ رژیم خود به طور موقت سیاست سرکوب مخالفان را کنار گذاشته و به منظور کسب حمایت مردمی برای نظام دست به اصلاحات مختصری در سیاست‌های خود بزند (امجد، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

در طی این دهه، رابطه دولت و دانشگاه نیز، وارد مرحله نوینی گشت، از یک سو دولت در راستای تامین نیروی انسانی متخصص مورد نیاز خود و در ادامه تصویب قانون تاسیس دانشگاه‌ها در شهرستان‌ها که در سال ۱۳۲۸ به تصویب نمایندگان رسیده بود، به گسترش دانشگاه‌ها در مراکز استان‌های بزرگ کشور اقدام کرد.

مبارزات دانشجویی در طی این دهه به اوج خود رسید. به بیان دیگر با وجود فضای خفقان آور و فشار رژیم بر گروه‌ها و احزاب سیاسی در طی این دوران، دانشگاه هم چنان به عنوان مرکز مقاومت باقی ماند به نحوی که دانشجویان به عنوان یکی از محورهای اساسی مقاومت در نهضت مقاومت ملی نقش مهمی را در این دوران ایفا می کردند. حتی پس از برقراری حکومت کودتا، این دانشگاه بود که در سال ۱۳۳۳ به مخالفت با قرارداد کنسرسیوم پرداخت.

اگرچه ما بین سال‌های ۳۳ تا ۳۹، جنبش دانشجویی نیز به واسطه سرکوب گسترده رژیم، فعالیت‌های گسترده‌ای از خود نشان نمی‌داد، اما به محض کاهش فشار دولت، ما شاهد شکل‌گیری مجدد مبارزات دانشجویی در جامعه هستیم، مبارزاتی که برای شخص شاه بسیار غیر قابل باور بود. «ما به پیروزی از نیات پدر بزرگوار خود هیچ وقت از مساعدت به دانشگاه دریغ ننموده و با وجود پیشامدهای خلاف انتظار از این دستگاه سلب امید نکرده ایم». (آموزش در ایران، ۱۳۵۰: ۱۲۹) به منظور اطمینان از عدم وقوع پیشامدهای خلاف انتظار، شاه از چندین روش برای کنترل بیشتری استفاده کرد. این کنترل‌ها با دو مکانیسم اصلی انجام می‌شد:

مکانیزم اول: کاهش استقلال دانشگاه و وابستگی بیشتر آن به ساخت حکومت بود. سیزده سال پس از کسب استقلال واقعی دانشگاه از دولت، رژیم شاه سعی در مداخله در امور دانشگاه و تسلط بیشتر بر آن داشت. شاه با بردن لایحه‌ای به مجلس هجدهم، در ۱۷ دی ۱۳۳۳ در صدد تغییر قانون استقلال دانشگاه برآمد. با تصویب این لایحه طرز انتخاب رئیس دانشگاه تغییر کرد و از این تاریخ رئیس دانشگاه به پیشنهاد وزیر فرهنگ و فرمان شاه از میان سه نفری که از طرف شورای دانشگاه معرفی می‌شدند منصوب می‌شد. بعدها این استقلال ظاهری را نیز از بین بردند و عملاً شورای دانشگاه را منحل کردند و رؤسای دانشکده‌ها نیز انتصاب می‌شدند و به رؤسا اختیار تام برای اخراج دانشجویان دادند. (کریمیان: ۱۳۸۱: ۱۴۲)

مکانیزم دوم: در کنار باز پس گرفتن استقلال دانشگاه و مداخله بیشتر در امور داخلی آن، رژیم شاه تلاش گسترده‌ای را برای کنترل دانشگاه و دانشجویان نیز انجام داد. در همین راستا، دو روش گسترده مورد استفاده رژیم عبارتند از: اول اخراج اساتید و دانشجویان معترض و دوم تأسیس نهاد نظارتی و سرکوبی جدید در دانشگاه است.

اخراج اساتید و دانشجویان

رژیم شاه به منظور کنترل و نظارت بر دانشگاه و تبدیل آن به محیطی آرام و غیر سیاسی در گام اول به اخراج کسانی پرداخت که به نحوی در جهت مبارزه با رژیم گام برمی‌داشتند. به طور مثال در سال ۱۳۳۳ شاه در واکنش به نامه سرگشاده گروهی از شخصیت‌های سیاسی روحانی و دوازده تن از استادان دانشگاه در خصوص قرارداد کنسرسیوم، این استادان از

دانشگاه اخراج شدند. مثال دوم، برمی گردد به اخراج ۱۵ تن از دانشجویان توسط وزیر فرهنگ که راهی زندان شدند و سپس به خدمت سربازی فرستاده می شدند و یا مستقیماً به سربازی می رفتند. هرگونه فعالیت سیاسی اساتید و دانشجویان منجر به اخراج آنان می شد. حتی اگر این فعالیت صرفاً بحث ملی بودن صنعت نفت و حراج آن توسط شاه در کلاس درس بود. (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۴۲).

تأسیس نهاد نظارتی و سرکوب جدید در دانشگاه

در این روش نیز دولت با تأسیس سازمان‌های ساواک و گارد دانشگاه سعی بلیغی در کنترل دانشگاه داشت. نیاز به نظارت مستمر و سرکوب مخالفان باعث شکل گیری یک واحد جاسوسی امنیتی جدید را ایجاب کرد. در ابتدا تنها نیروهای ساواک در سازمان‌ها و نهادهای متعدد مانند دانشگاه حضور داشته و به صورت غیرمتمرکز در آنجا فعالیت می کردند اما پس از حادثه بهمن ۴۰ که دانشجویان در اعتراض به اخراج چندین دانشجو از دانشگاه، دست به تظاهرات زده و ضمن دادن شعارهایی بر ضد رژیم به مجسمه و عکس شاه توهین کردند توسط واحدهای چتر باز و کماندوهای ارتش به شدت سرکوب شدند. ساواک تصمیم گرفت تا شعبی از دفتر خود را در دانشگاه مسقر نماید تا بتواند نظارت بیشتری بر دانشگاه اعمال کند (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۴۲).

دولت و دانشگاه ۱۳۵۷-۱۳۴۲

سرکوب جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بار دیگر فضای خفقان آوری را بر سر تا سر جامعه مسلط کرد چنان که تا سال ۱۳۵۶، حکومت چنان کنترل و تسلط بر جامعه داشت که تصور هیچ گونه پیروزی امکان پذیر نبود. پژوهشگران علم سیاست سال‌های بین ۴۲ تا ۵۶ را دوره نظام سلطانی محمدرضا شاه پهلوی می دانند، دورانی که در آن محمدرضا شاه توانست تا حکومتی مطلقه و استبدادی را در این دوران مستقر سازد. (شهبابی، ۱۳۸۰: ۳۷۵) در همین دوران بود که توسعه اجتماعی اقتصادی ایران شروع شد، دوره ای که با توسعه سریع صنعتی، ورشکستی بخش

کشاورزی، مهاجرت روستائیان، افزایش مداوم قدرت شاه و عدم رضایت مردم مشخص می‌شود. (امجد، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

در طی این دوران رابطه دولت و دانشگاه در ایران وارد سومین مرحله مهم در دوره پهلوی دوم شد. سیاست و سعی دولت، مانند دوره قبل، گسترش سریع دانشگاه‌ها در استان‌های مختلف و عدم تمرکز آموزش عالی بود. رشد سریع تأسیس دانشگاه‌ها در طی سال‌های ۴۲ و ۵۲ که در ادامه دوره تکثیر قرار دارد، باعث افزایش کمی دانشگاه‌ها در مراکز ا در دهه ۱۳۵۰ ما شاهد نگرش علمی تر دولت به دانشگاه هستیم. در واقع در این دهه بود که برای اولین بار مسئله توسعه دانشگاه و پویایی آن پا به پای تحولات علمی و حتی دنیا و متناسب با نیازهای جامعه بومی نهادینه شد در همین دوره است که سهم سرمایه گذاری در آموزش عالی از ۶/۸٪ برنامه چهارم به ۹/۸٪ در برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) رسید (فراستخواه، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

آخرین تحول مهمی که در بحث دانشگاه‌ها، قابل ذکر است تصویب لایحه استقلال دانشگاه‌ها در مورخه ۱۳۵۷/۶/۲۹ است که بر اساس آن دانشگاه‌ها می‌بایست کاملاً شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری پیدا کرده و همچنین نصف تعداد هیات امنای دانشگاه را از میان خود دانشگاهیان و به صورت مردم سالارانه انتخاب کنند (فراستخواه، ۱۳۸۳: ۲۶۳).

شاه و انتظار از دانشگاه

در طی این دوره، انتظار شاه از دانشگاه را می‌توان در سه عنوان خلاصه کرد:

۱- **انتظار کارکردگرایانه از دانشگاه:** محمدرضا شاه به مانند پدرش، عملاً از دانشگاه انتظار، ماشین تولید نیروی انسانی مورد نیاز دستگاه‌های دولت را داشت. شاه بر این باور بود که دانشگاه به عنوان یک نهاد آموزشی، صرفاً باید افراد متخصصی را تربیت کند که به درد جامعه در حال تحول ایران آن روز بخورند.

۲- **دانشگاه غیر سیاسی:** یکی از نگرانی‌های اصلی شاه، سیاسی شدن دانشگاه به عنوان یکی از مهمترین نهادهای جامعه مدرن بود. به همین خاطر شاه از تمام قدرت و نفوذ خود برای غیر سیاسی کردن دانشگاه‌ها استفاده می‌کرد. «ما همیشه گفته ایم که محیط علمی باید خارج از سیاست باشد». (آموزش در ایران: ۱۳۵۰: ۲۷۸)

۳- وطن پرستی به عنوان تنها ایدئولوژی مورد حمایت در دانشگاه: شاه گرچه

از سیاسی شدن محیط‌های آموزشی نگران بود، اما از وطن پرستی و تشویق و ترغیب آن البته با معنی که خود از آن مراد می‌کرد به عنوان ارزشی اصلی که باید توسط دانشجویان درونی شود، حمایت می‌کرد. به عقیده شاه وطن پرستی، سیاست بازی نیست، گزینه ای است که مال همه است. به همین خاطر در کانون‌های علمی باید از وطن پرستی صحبت شود. (آموزش در ایران، ۱۳۵۰: ۲۷۸).

رابطه دولت و دانشگاه در جمهوری اسلامی ایران

دانشگاه از سنگر آزادی تا افاق جنگ ۱۳۵۸-۱۳۵۷:

رابطه دولت و دانشگاه در ایران پس از انقلاب از همان ابتدا رابطه ای چالش برانگیز بود چرا که دولت به خوبی از اهمیت دانشگاه در عرصه سیاسی آگاه بود و می‌دانست که یکی از مهمترین عوامل شکست نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب نیز چیزی جز حضور مستمر دانشگاه در عرصه سیاست نبوده است. به همین منظور از همان ابتدا دولت سعی کرد تا به نحو ممکن دانشگاه را تحت کنترل خود در آورد. در راستای این مقصود، درست چند روز پس از انقلاب اسلامی، شورای انقلاب در اولین تصمیمات خود در جلسه ۱۳/۱۲/۱۳۵۷ هیئت امناء تمام دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی اعم از دولتی و غیر دولتی و همچنین و شورای مرکزی کشور را منحل کرد و بخشی از وظایف این نهاد را بر عهده یک هیئت ۳ نفری مرکب از وزیر علوم، وزیر مشاور در سازمان برنامه و بودجه و وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب گذاشت.

بدین ترتیب فعالیت هیئت امناء و در نتیجه شورای عالی مرکزی دانشگاه‌ها و آموزش کشور رسماً متوقف شد. با توقف کار این شوراهای انجام بخشی از امور آموزشی مانند: برنامه ریزی آموزشی، تهیه و تدوین برنامه‌های درسی، وضع قوانین آموزشی، ... به حالت تعلیق در آمد. (نائینی، ۱۳۸۳: ۶۲۵).

به عبارتی دیگر بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، سیاست دولت در بعد ساختاری، تمرکز در اداره کردن دانشگاه‌ها و کنترل در فعالیت آن‌ها بود. در این دوران، در حالی که دولت سعی در باز پس گیری استقلال اندک دانشگاه‌ها داشت که در اواخر حکومت پهلوی دوم

بدست آمده بود، دانشگاه به یکی از پر حرارت ترین و سیاسی ترین مراکز فعالیت‌های سیاسی در عرصه جامعه تبدیل شده بودند.

از همان روزهای اول پیروزی انقلاب تجمعات گسترده‌ای در محوطه زمین فوتبال دانشگاه تشکیل می‌شد، به نحوی که هر روز گروه‌هایی از دانشجویان، میتینگ سیاسی به نفع گروه خود در این فضا برگزار می‌کردند. در این فضای سیاسی بود که به دستور امام و شورای انقلاب، دانشگاه‌ها شروع به کار کردند. با آغاز به کار مراکز آموزش عالی در نیم سال دوم سال تحصیلی ۵۷-۵۸ کار تصفیه دانشگاه و تصفیه آن‌ها از وجود عناصر وابسته به رژیم گذشته و ساواک نیز آغاز شد. نکته جالب اینجاست که طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی با انجام این کار موافق بودند (ملکی، ۱۳۵۹:۲۴).

در همین فضای سیاسی بود که اولین تقابل عمده میان دولت و دانشگاه شکل گرفت در حالیکه دانشگاهیان خواستار استقلال دانشگاه‌ها بودند، دولت عملاً با اعمال برخی از سیاست‌ها مانند انتصاب مدیران به جای انتخاب آن‌ها، سازمان دهی تهاجم به اداره‌ها و ستاد گروه‌های سیاسی مخالف در دانشگاه، بر پای نیماز جمعه در زمین فوتبال دانشگاه و حمایت از گروه‌های خاص عملاً نشان داده بود که مخالف ایده استقلال دانشگاه و خواهان کنترل این نهاد است. در کنار این مسئله با محدود شدن هرچه بیشتر محیط‌های بیرون از دانشگاه برای فعالیت‌های گروه‌ها و جوانان، آنها بیشتر به درون محوطه دانشگاه‌ها هجوم می‌آوردند و مکان‌های بیشتر را از دانشگاه در اختیار خود می‌گرفتند. (توسلی، ۱۳۸۲:۵۱).

تعداد زیاد سازمان‌های دانشجویی و فعالیت گسترده آنها باعث شده بود که فضای دانشگاه در نیمه سال اول تحصیلی سال ۵۸-۵۹ بشدت رادیکالیزه شود، به نحوی که هر روز در دانشگاه میان گروه‌های سیاسی رقیب درگیری در می‌گرفت، عملاً تنها چیزی که در دانشگاه این دوره انجام نمی‌شد تحصیل و پژوهش بود. لازم به ذکر است که این رادیکالیزه شدن فضای دانشگاه و حضور گسترده جریان‌های سیاسی رقیب در دانشگاه‌ها را علاوه بر ویژگی‌های ذاتی دانشگاه و دانشجویان باید در بسته شدن فضای جامعه نیز دید. به عبارت بهتر هر چه فضای جامعه بسته تر و محدود تر و امکان فعالیت سیاسی کمتر می‌شد فعالیت‌های افراد و گروه‌های سیاسی در دانشگاه‌ها که هنوز از آزادی برخوردار بودند، بیشتر و بیشتر می‌شد.

انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها: گام اول در اسلامی شدن دانشگاه‌ها

با تشدید فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه، زمزمه بحث تعطیلی دانشگاه‌ها و ایجاد تغییرات بنیادین در نظام آموزشی بیشتر و بیشتر می‌شد. گرچه گروه‌های بسیار از تغییر در نظام آموزشی صحبت می‌کردند، اما معانی متفاوتی را از این خواسته در نظر داشتند. به طور مثال برخی از گروه‌های چپ یا نقد علم بورژوازی به دنبال اصلاح ساختار نظام آموزشی بودند. و برخی با تأکید بر این که علمی که در دانشگاه تدریس می‌شود غربی بوده و از دل جامعه‌ها بر نیامده اند و خواهان بومی کردن علوم و دروس دانشگاهی بودند، اما در این میان گروهی از افراد نیز صرفاً به دنبال مقاصد سیاسی خود در کنترل دانشجویان، گسترش پایگاه خود در دانشگاه و تصفیه مخالفان از محیط‌های آموزشی بودند (غانله اسفندها، ۱۳۵۹، ۱۳۶۲: ۳۴۰).

در کنار بخشی از حاکمیت که به شدت خواهان کنترل مراکز آموزشی بودند، گروهی از دانشجویان وفادار نظام نیز که تحت عنوان انجمن‌های اسلامی شناخته می‌شدند از این طرح استقبال کردند. به همین خاطر بود که اعضا انجمن‌های اسلامی دانشجویی در ملاقات با مقامات و بخشی از حاکمیت خواهان ایجاد انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها شدند.

با تعطیلی دانشگاه‌ها عملاً اولین گام در جهت کنترل دانشگاه و ایجاد دستگاهی ایدئولوژیک یا به تعبیر رایج تر برای اسلامی کردن آن برداشته شد. این اقدام گرچه یک اقدام سیاسی بود اما برای هدف دولت یعنی اسلامی کردن دانشگاه‌ها گامی ضروری به حساب می‌آمد، چرا که با وجود سیل عظیمی از دانشجویان و اساتید منتقد و مخالف دولت عملاً امکان به کار گیری دانشگاه به عنوان یک دستگاه ایدئولوژیک و در خدمت تأمین باز تولید مشروعیت خودش را نداشت.

تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی: گامی دیگر در اسلامی کردن دانشگاه‌ها

فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، در حقیقت فرمان شروع اولین موج اسلامی سازی دانشگاه‌ها بود که که بلافاصله بعد از تعطیلی دانشگاه‌ها انجام شد. به همین منظور ستاد انقلاب فرهنگی طبق فرمان امام و در راستای اسلامی کردن دانشگاه‌ها فعالیت خود را بر چند محور متمرکز کرد:

۱- تربیت استاد و گزینش افراد شایسته برای تدریس در دانشگاه‌ها

۲- گزینش دانشجو

۳- اسلامی کردن جو دانشگاه‌ها و تغییر برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها (بیست سال تلاش

در مسیر تحقق اهداف انقلاب فرهنگی: ۱۳۸۴: ۴).

کمیته اسلامی کردن دانشگاه‌ها:

برای انجام اهداف فوق و موضوع اسلامی شدن دانشگاه‌ها، ستاد در گام اول دست به تشکیل کمیته اسلامی کردن دانشگاه‌ها زد. هدف از تأسیس این کمیته بررسی راه کارهایی برای اسلامی کردن مراکز آموزش عالی عنوان شد. آنان ضمن تمایز میان دانشگاه اسلامی با دانشگاه‌های غربی و شرقی، بر این نکته تأکید کردند که دانشگاه اسلامی بر خلاف دانشگاه‌های غربی بر اوانیسم مبتنی نیست و این دانشگاه انسان را معیار هر چیز قرار نخواهد داد. خواهان تأسیس دانشگاه اسلامی بودند که به تعبیر آنان:

۱) مرکز تربیت انسان‌های مؤمن و متعهد و متخصص برای جامعه در کلیه شئون باشد.

۲) مرکز ارائه طرح و برنامه ریزی‌های مورد نیاز نظام جمهوری اسلامی بوده و دولت را در برنامه ریزی‌های مقطعی و درازمدت در ابعاد مختلف یاری کند.

۳) تکیه گاه مطمئن و مقاومی برای دولت جمهوری اسلامی در مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بوده و از آن در برابر مشکلات احتمالی آینده محافظت کند.

۴) مرکز انسان سازی باشد.

۵) مرکزی برای حفظ انقلاب و پشتوانه برای رشد و گسترش فرهنگ اسلامی در منطقه باشد. (اهداف و خط مشی‌های کلی دانشگاه اسلامی: ۱۳۶۰: ۱۳)

اهداف دانشگاه اسلامی در بعد تربیتی و اخلاقی در نظر تنظیم کنندگان این طرح عبارت بود از: رشد و پرورش ایمان دانشگاهیان، پرورش روحیه علم جویی و اخلاق جویی دانشگاهیان، رشد تعهد دانشگاهیان نسبت به ارزش‌های اجتماعی.

در بعد سیاسی نیز آنان اهداف زیر را پیشنهاد کردند: تلاش برای ایجاد اعتقاد عمیق به خط امام در ابعاد سیاسی، مثل اعتقاد به اصل اساسی ولایت فقیه به عنوان جانشین امام معصوم، بی

توجهی و عدم گرایش به شرق و غرب و اعتقاد به فرامین امام امت و سعی در اطاعت و اجرای دقیق آن. (اهداف و خط مشی‌های کلی دانشگاه اسلامی: ۱۳۶۰:۱۳)

شورای عالی انقلاب فرهنگی و ادامه روند اسلامی کردن دانشگاهها

گرچه ترمیم ستاد انقلاب فرهنگی باعث تقویت بیشتر این نهاد شده بود، اما از آن جا که دولت تمایل داشت بر کلیه عرصه‌های فرهنگی دست اندازی داشته باشد احتیاج به وجود نهادی جدید احساس می‌شد. به همین خاطر شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۹/۱۹ به دنبال حکم امام تشکیل گشت. گرچه تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی به خاطر تلاش و کوشش بیشتر در راستای « خروج از فرهنگ بد آموز غربی و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی » در تمام شئون فرهنگی جامعه عنوان می‌شد، اما به مانند ستاد، شورا نیز توجه خاصی به بحث اسلامی کردن دانشگاهها داشت. به نحوی که در بیان اهداف شورا در رابطه با دانشگاه بر دو نکته تأکید شده است.

۱) تزکیه محیط‌های علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غرب زدگی از فضای فرهنگی جامعه.

۲) تحویل دانشگاهها و مدارس و مراکز فرهنگی و هنری بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی و گسترش و تقویت هر چه بیشتر آنها بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی و گسترش و تقویت هر چه بیشتر آنها برای تربیت متخصصان متعهد و اسلام شناس متخصص و مغزهای متفکر وطن خواه و استادان، مربیان و معلمان معتقد به اسلام و استقلال کشور.

در راستای این اهداف شورا، وظایف زیر را در رابطه با دانشگاهها جزء وظایف اصلی خود بر شمرده است.

۱) تهیه و تدوین مبانی و شاخصهای دانشگاه متناسب با نظام اسلامی و طرح راهکارهای محقق آن

۲) تعیین سیاست‌های نظام و آموزش عالی کشور

۳) تهیه و تصویب برنامه‌ها و طرحهای همکاری حوزه و دانشگاه در زمینه‌های علمی،

آموزشی و پژوهشی

۴) تصویب ضوابط کلی گزینش مدیران، استادان، معلمان و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی و فرهنگی و تعیین مرجع برای گزینش آنها

برای رسیدن به اهداف مورد نظر و انجام وظایف مطرح شده، شورا به ایجاد مراکز و نهادهای خاص دست زد. که از آن جمله می‌توان به شورای اسلامی شدن مراکز آموزشی، سازمان تهیه و تدوین کتب علوم انسانی و اسلامی دانشگاهها (سمت) هیات مرکزی گزینش استاد و دانشجو و کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان اشاره کرد (سلطانی، ۱۳۹۱:۳۲).

دانشگاه ۱۳۵۸-۱۳۵۹

همان طور که اشاره شد انقلاب فرهنگی اولین تلاش جدی دولت برای تبدیل دانشگاه به یک دستگاه ایدئولوژیک بود که با تعطیلی دانشگاهها در سال ۱۳۵۹ آغاز و با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی ادامه یافت. ستاد با برقراری مکانیسم‌های متفاوت و ایجاد نهادها و سازمان‌های جدید همچون جهاد دانشگاهی، هیأت گزینش استاد و دانشجو... عملاً توانستند تا خواست دولت را برای کنترل دانشگاه و تبدیل آن به دستگاه ایدئولوژیک دولتی تحقق بخشند. در طی همین دوران است که دانشجویان میزان زیادی از همسویی با اهداف نظام را به نمایش گذاشته و به طرق مختلف وفاداری خود را از نظام سیاسی ابراز می‌کنند.

در واقع دانشگاه در طی این سالها توانست نسلی از دانشجویان را پرورش دهد که به ارزشها و آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی اعتقاد کامل داشته و در راستای اهداف آن حرکت می‌کردند. حضور گسترده دانشجویان در نهادهای انقلابی مانند سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و... و شرکت گسترده آنها در جبهه‌های جنگ به خوبی نشان دهنده این ادعاست.

در کنار این مسأله تبدیل گفتمان اسلام گرایی، به گفتمان غالب منجر به مرکزیت یافتن انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت در میان دانشجویان شد. گرچه حضور انجمن‌های اسلامی در دانشگاهها به حدود سه دهه قبل از آغاز انقلاب اسلامی می‌رسید اما فعالیت انجمن‌های فوق با پیروزی انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی وارد دوران نوینی شد. تعطیلی دانشگاهها و اخراج دانشجویان چپ، لیبرال و سکولار دانشگاهها را کاملاً در اختیار دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی قرار داد. به نحوی که انجمن‌های فوق تنها تشکل

دانشجویی در سال‌های مورد اشاره هستند که بعداً تحت نام دفتر تحکیم وحدت گردهم آمدند.

به علت سیاست‌های خاص نظام در خصوص پذیرش دانشجوی، که منجر به حضور گسترده دانشجویان مذهبی در دانشگاه‌ها شد و همچنین عدم وجود هرگونه تشکل دیگری، بیشتر دانشجویان فعال در دهه شصت، به انجمن‌های اسلامی می‌پیوستند.

انجمن‌های اسلامی در این سال‌های اولیه انقلاب، خود را با بازوی نظام برای اجرای فرمایشات رهبری در دانشگاه‌ها می‌دانسته و کاملاً در راستای اهداف مورد نظر رهبری حرکت می‌کردند. نقش آنان در تعطیلی دانشگاه‌ها و حرکت موسوم به انقلاب فرهنگی و مسیری که در سال‌های بعد طی کردند، به خوبی نشان دهنده این مدعی است. (هاشم زهی، ۱۳۸۰: ۷۷).

در کنار اهداف بالا، خط‌مشی‌های عقیدتی و سیاسی دفتر تحکیم در این دوران عبارت بودند از

- ۱- ایجاد و حفظ ارتباط منظم و پیوسته با مقام ولایت فقیه از طریق تماس مستقیم و غیرمستقیم توسط رابطه با نماینده ولی فقیه در تشکیلات سراسری اسلامی دانشجویان
- ۲- حمایت همه‌جانبه از روحانیت متعهد و معتقد به ولایت فقیه به عنوان وظیفه انجمن‌های اسلامی و تلاش برای پیوند حوزه و دانشگاه به خاطر گسترش اندیشه اسلامی
- ۳- اعتقاد به ارائه نتایج مطالعات و تحقیقات عقیدتی خود به فقها و اسلام‌شناسان معتقد و متعهد به ولایت فقیه جهان جهت تصویب به منظور صیانت فکری تشکیلات اسلامی دانشجویان.
- ۴- آثار اسلامی متفکرانی، ملاک عقیدتی قرار می‌گیرد که معتقد به ولایت فقیه بوده و مورد تأیید ولی فقیه باشد (قویدل، ۱۳۸۵: ۴۲۰).

با اندک تأمل می‌توان فهمید که مفاهیم مورد تأکید جنبش دانشجویی در این برهه، همان مفاهیم مورد نظر نظام سیاسی است که از زبان دانشجوی مسلمان شنیده می‌شود. علاوه بر این مسائل، نگاهی به وضعیت نمادهای ظاهری، پوشش و آرایش دانشجویان در دانشگاه‌ها به خوبی نشان دهنده موفقیت دولت در تلقین ایدئولوژی مورد نظر خود است.

به طور خلاصه، دانشجویان با درونی کردن و پذیرفتن هویت مورد نظر دولت، خود به بخشی از بدنه اجرایی دولت تبدیل شدند و نقش کنترلی، نظارتی، اجرای و ایدئولوژیکی را همزمان انجام می‌دادند.

دانشگاه در طی این دوران به طرز موفقیت آمیزی توانسته بود هر دو کارکرد خود را به عنوان دستگاه ایدئولوژیک انجام دهد. از یک سو دانشجویان مشروعیت نظام سیاسی را در تمام سطوح (افراد) نهادها و کلیت نظام را پذیرفته بودند و از سوی دیگر هویت مورد نظر دولت را که عبارت بود از دانشجویان مسلمان، مکتبی و متعهد را کاملاً درونی کرده بودند. آنان با پذیرش اسلام فقه‌ای به عنوان ایدئولوژی و تبعیت مطلق از ولایت فقیه نسبت به نظام سیاسی احساس تعلق خاطر وابستگی می‌کردند. به همین دلایل است که باید پذیرفت که در دهه اول انقلاب، دولت در امر تبدیل دانشگاه به دستگاهی ایدئولوژیک موفق بوده است.

دانشگاه، رکورد سیاسی و جدایی جنبش دانشجویی از بخشی از حکومت

پایان جنگ و ارتحال امام خمینی (ره) ایران را وارد دوران تازه‌ای از حیات خود کرد. جنبش دانشجویی نیز از این تحولات بی‌تأثیر نماند. انجمن‌های اسلامی دانشجویان که در سال‌های گذشته وفادارانه به نظام سیاسی خدمت می‌کردند با پایان جنگ و عزل آیت‌ا. منتظری از مقام نیابت رهبری دچار شوک ایدئولوژیک شدند. انتخاب آیت‌ا. خامنه‌ای و شروع دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال ۶۸ باعث گسترش نفوذ و قدرت جناح راست و خروج نیروهای چپ از حاکمیت شد. همچنین حضور آیت‌ا. رفسنجانی در رأس دولت، به اتخاذ سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی جدیدی منجر شد که باعث تشدید گرایش‌های انتقادی انجمن‌های اسلامی دانشجویان از دولت ایشان و جناح راست حاکمیت گشت. خصوصی سازی، گسترش آشکار روابط سرمایه دارانه تجاری، تسلط فزاینده ارزش‌های مربوط به آن، برای ذهنیت جمعیت دانشجویی که در فضا ایده آلیستی سالهای قبل شکل گرفته بود قابل قبول نبود (ایزدی، ۱۳۸۲: ۲۶۰).

هر چه فضای فکری انجمن‌های اسلامی و دانشجویان با گرایش مسلط در دولت فاصله بیشتری پیدا می‌کرد، در مقابل فاصله فکری آن‌ها نسل جدید روشنفکران دینی کمتر می‌شد و جریان روشنفکری جدید تأثیرات بیشتری در دانشگاه‌ها باقی می‌گذاشت.

به واقع در طی سال‌های ۶۸ تا ۷۲ اندک اندک دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی دانشجویی با بخشی از حاکمیت فاصله گرفته و به جای تبعیت کورکورانه از آن به نقد و اعتراض به بخشی از سیاست‌های نظام پرداختند.

انفعال سیاسی اکثریت دانشجویان در این دوران با کم رنگ شدن ارزش‌های اسلامی در دانشگاه‌ها نیز همراه بود به نحوی که بسیاری از مسئولین نظام در آن برهه نسبت به این مساله نیز هشدار دادند.

کم رنگ شدن ارزش‌های دینی و فرهنگی در دانشگاه‌ها، نشانه‌ای از تحول ارزشی در جامعه ایران بعد از جنگ بود که از آن تحت عنوان انقلاب آرام یاد شده است. «از سال ۶۵ تا ۷۱ و سال‌های بعد از یک تغییر ارزشی در زمینه پای بندی مذهبی و اعتقادی در جامعه روی داده است. از یک طرف میزان تمایل مردم به دین و روحانیت و سبلمهای مذهبی (مانند حجاب) کاهش و از طرف دیگر تمایل آن‌ها به مادیات افزایش یافته است» (رفیع پور، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

دانشگاه و نوزایی مجدد دانشجویان ۱۳۷۶-۱۳۷۲

به واقع در این دوران نقطه آغاز انقطاع احساسی، سیاسی و فرهنگی میان دولت و دانشگاهیان بود. در طی این دوران دولت در استفاده از دانشگاه به عنوان یک دستگاه ایدئولوژیک موفقیت زیادی به دست نیاورد و دانشگاه نتوانست هیچ کدام از دو کارکرد اصلی خود را (یعنی مشروعیت بخشی به نظام سیاسی و هویت بخشی به دانشجویان را) به صورت موفقیت آمیز انجام دهد.

چرا که بعد مشروعیت بخشی به نظام سیاسی، ما با روندی رو به رشد در خصوص مشروعیت زدایی از افراد و برخی از نهادهای حاکم در میان دانشجویان روبرو هستیم، نقد و اعتراض آنان نسبت به آیت اله‌هاشمی رفسنجانی و دولت سازندگی در خصوص برخی از

سیاست‌های آن مانند تعدیل اقتصادی، آزادسازی، خصوصی سازی و... در دوره دوم دولت ایشان رو به گسترش نهاد. انتقادات صنفی دانشجویان از وزارت علوم در خصوص پولی شدن دانشگاه‌ها، انتقادات آنان از وزارت کشور به خاطر ندادن مجوز راهپیمایی به آنان و انتقاداتشان از بنیاد مستضعفان نمونه‌ای از این روند است. گرچه بسیاری از نهادها و سیاست‌های دولت و بخصوص کلیت نظام همچنان از میزان قابل قبولی از مشروعیت برخوردار بودند.

از نظر کارکرد هویت بخشی به دانشجویان نیز، دانشگاه در این دوران در مقایسه با دوران گذشته موفق عمل نکرد و نتوانست تا هویت مورد نظر دولت، برای دانشجویان به چالش کشیده شد. این چالش را می توان از یکسو در گسترش بی توجهی به ارزش‌های مذهبی در میان دانشجویان به تبع کلیت جامعه و از سوی دیگر در انفعال سیاسی اکثریت آن‌ها و حرکت انجمن اسلامی و دفتر تحکیم به عنوان محور اصلی جنبش دانشجویی از تفسیر فقه‌ای از اسلام به تفسیر لیبرال از اسلام مشاهده کرد. نزدیکی آنان به سروش و حلقه کیان، فاصله آنان را با جناح راست سنتی و چپ ایدئولوژیک افزایش داد.

تحولات اخیر باعث شد تا گفتمان اسلام گرایی در میان دانشجویان تضعیف و شرایط برای سلطه گفتمان لیبرالیسم بر فضای جنبش دانشجویی مهیا شود. عدم موفقیت دولت در استفاده از دانشگاه به عنوان دستگاه ایدئولوژیک از سوی نهادهای مسئول نیز مورد تاکید قرار گرفت. به همین دلیل نیز رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۵ خواستار توجه مجدد دولت به مسأله اسلامی سازی دانشگاه شد. این مسأله از سوی نهادهای دیگر مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد تایید شده و تحت عناوین انقطاع احساسی و ارزشی دانشجویان از نظام مورد بحث قرار گرفت (غلامی، ۱۳۹۳: ۹۶).

دانشگاه، رکود سیاسی و انتقاد از نظام

با انتخاب خط مشی اعتدال گرایانه توسط محمد خاتمی در سال ۱۳۸۰، اندک اندک تعداد بیشتری از دانشجویان به صف منتقدان ایشان پیوستند و در درون دفتر تحکیم نیز اقلیت منتقد به اکثریت تبدیل شد.

ناامیدی از فضای موجود باعث شد که برخی از دانشجویان از تئوری‌های رادیکال‌تر مانند براندازی نیز حمایت کنند. آخرین نشانه از روند جدایی دانشجویان از دولت خاتمی را باید در تظاهرات ۱۶ اذر ۱۳۸۳ مشاهده کرد، که دانشجویان در سخنرانی وی در دانشگاه تهران وی را به شدت مورد انتقاد قرار دادند.

با بررسی تحولات این سال‌ها به نظر می‌رسد که انقطاع دانشجویان از نظام سیاسی که از اوایل دهه ۷۰ آغاز گشته بود روز به روز بیشتر خود را نشان می‌داد.

آنان که در دهه اول انقلاب خود را بازوی اجرایی نظام و ولی فقیه می‌دانستند و وظیفه باز تولید مشروعیت نظام سیاسی را بر عهده داشتند، از اوایل دهه ۸۰ به عنوان سازمانی بر انداز تلقی و مورد انتقاد قرار گرفتند. انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم به پایگاهی برای تجمع مخالفان نظام جمهوری اسلامی و دانشجویان غیر مسلمان وضد اسلامی تبدیل شده است. آنان بر این باورند که هویت اسلامی، انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم حداقل باید حفظ شود و دانشجویان مسلمان نباید اجازه ورود افرادی را که به اسلام اعتقادی ندارند، به انجمن‌ها بدهند. هشدارهای فوق به خوبی نشان گر این مدعا است که دفتر تحکیم چگونه در طی یک دوران تقریباً ۳۰ ساله از یک انجمن بسته ایدئولوژیک و ابزار دست دولت، به تشکیلی منتقد و حتی مخالف دولت تبدیل شده است. به واقع تحول انجمن‌های اسلامی دانشجویان، به عنوان قدیمی‌ترین و مهم‌ترین تشکل‌های دانشجویی مورد حمایت دولت در بعد از انقلاب به تشکیلی غیر هم سو و معارض با دولت شاهی است بر این مدعی، که دولت در امر تبدیل دانشگاه به دستگاه ایدئولوژیک و استفاده از آن به خصوص از دهه ۷۰ به بعد ناکام مانده است.

یافته‌های پژوهش

مقایسه رابطه دولت و دانشگاه در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران

شبهات‌ها:

استقلال دانشگاه: در واقع یکی از موارد مهمی که باعث می‌شود دانشگاه را به صورت ویژه و متمایز از سایر دانشگاه‌ها معرفی نماید، استقلال دانشگاه‌ها است. دانشگاه در دوره پهلوی دوم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی استقلال کامل نداشته است. بنابراین فصل مشترک

دانشگاه در این دوره‌ها عدم استقلال است که در مقاطع زمانی مختلف دلایل متفاوتی داشته است. همچنین در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها توسط حکومت بوده است به طوری که در دوران پهلوی دوم رؤسای دانشگاه‌ها باید توسط شاه تأیید می‌شد و در بعد از انقلاب اسلامی هم توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی صورت می‌گیرد که در واق انتخاب رؤسا انتصابی است و به صورت انتخابی نبوده که این رویه خلاف اصل استقلال دانشگاهی است. به طور کلی دانشگاه در دو دوره ذکر شده به استقلال کامل دست نیافته است (آراسته، ۱۳۸۳: ۷۵).

کنترل بر دانشگاه: در دو دوره پهلوی دوم و بعد از انقلاب اسلامی دانشگاه تحت کنترل دولت بوده است و حرکات دانشجویان و دانشگاهیان کنترل و بررسی می‌شده است. کنترل دولت از طریق دو روش تأسیس نهادهای نظارتی و اخراج اساتید و دانشجویان صورت می‌گرفت. در دوران پهلوی دوم دولت با تأسیس سازمان‌های ساواک و گارد دانشگاه سعی در کنترل دانشگاه داشت. اما در بعد از انقلاب اسلامی هم دانشگاه تحت کنترل دولت قرار گرفت. مشابه این اقدامات در بعد از انقلاب در مقاطعی که حوادث تندی بر فضای کشور حاکم شده است نیز صورت گرفته است. حوادثی مانند کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸ و یا حوادث انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ که عده ای معتقدند معترضان در حوادث انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ به دنبال مدل سازی و تطبیق آن با حوادث ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه تهران بودند که البته کمی تا قسمتی موفق بودند، که این وقایع باعث شد دولت کنترل نرم افزارانه و سخت افزارانه را بر دانشگاه‌ها حاکم نماید. همچنین از جمله نهادهای نظارتی بعد از انقلاب از سال ۱۳۷۷ ورود بسیج دانشجویی به فضای دانشگاه‌ها اشاره نمود. اخراج اساتید و دانشجویان هم در مقاطع زمانی ذکر شده در بعد از انقلاب صورت گرفته است.

تقدم آموزش بر پژوهش: تربیت نیروی انسانی ماهر و تحصیل کرده برای بخش‌های اقتصادی کشور از اهداف تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بوده است. بنابراین توسعه آموزش عالی در پهلوی دوم با رشد صنعتی شدن و توسعه کشور هم خوانی دارد که بیانگر تقدم آموزش و تربیت نیروی انسانی ماهر برای بخش‌های مختلف بوده است. این موضوع در

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه پیدا کرد. بنابراین در هر دو مقطع پژوهش به عنوان امری مغفول بوده است.

استفاده ابزاری از دانشگاه: در خصوص رابطه دولت و دانشگاه در دو دوره یک خلطی میان «حمایت»، «وابستگی» و «مداخله» پیدا شده است به این معنا که دولت تصور می‌کند چون موظف است به لحاظ مالی و حقوقی، دانشگاه‌ها و استادان را حمایت کند، این حق را هم دارد که مطابق سلیقه و خواست خود مداخله هم بنماید. روشن است که چنین نگاهی، سرسپردگی و تبعیت سیستم دانشگاهی به قدرت دولتی را به دنبال خواهد داشت. این رویدادی است که از تأسیس نخستین دانشگاه در کشور ما پدید آمده است. دولت‌های ما تصور می‌کنند که دانشگاه به عنوان یک ابزار فرهنگی باید استفاده گردد. در واقع دولت‌ها در پی استفاده و به کارگیری دانشگاه در جهت اهداف خود و ترویج ایدئولوژی مورد نظر خود بوده‌اند. و همواره تصور کرده‌اند که به دلیل حمایت مالی دولت از دانشگاه، مالک دانشگاه هستند و از آن به عنوان ابزاری در جهت رسیدن به خواسته‌های خود استفاده کرده‌اند.

تفاوت‌ها:

ایدئولوژی: یکی از موارد متفاوت در دو دوره ذکر شده ایدئولوژی مورد نظر دولت بوده است. در پهلوی دوم وطن پرستی تنها ایدئولوژی مورد حمایت در دانشگاه بود. در واقع یکی از نگرانی‌های اصلی شاه سیاسی شدن دانشگاه به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه مدرن بود. به همین دلیل از تمام قدرت خود برای غیر سیاسی کردن دانشگاه‌ها استفاده می‌کرد. گرچه شاه از سیاسی شدن محیط‌های آموزشی نگران بود اما از وطن پرستی به عنوان ارزشی اصلی که باید توسط دانشجویان درونی شود حمایت می‌کرد و به عقیده شاه وطن پرستی سیاست بازی نیست، گزینه‌ای است که مال همه است به همین دلیل در کانون‌های علمی باید از وطن پرستی صحبت شود. شاه بیشتر بر ایدئولوژی شاه دوستی و وطن پرستی تأکید داشت و با هرگونه ایدئولوژی سیاسی غیر از آن مبارزه می‌کرد. اما در بعد از انقلاب این ایدئولوژی در دانشگاه‌ها تغییر پیدا کرد و ترویج ایدئولوژی انقلاب اسلامی و چارچوب مدل حکومتی ولایت فقیه مورد ترویج جناح حاکم قرار گرفت. از همان روزهای پیروزی انقلاب، دولت

تلاش بی وقفه ای را برای اسلامی کردن دانشگاه‌ها و تبدیل آن به دستگاهی ایدئولوژیک آغاز کرد. دولت بر آن بود تا از دانشگاه به مثابه ماشین تلقین ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی استفاده کرده و شرایطی را فراهم آورد تا دانشجویی که از آن فارغ التحصیل می‌شود، دانشجوی مسلمان، مکتبی و متعهد به انقلاب باشد. در راستای همین اهداف که، نظام جمهوری اسلامی سعی کرده تا با طرح مفاهیمی مانند «انقلاب فرهنگی» و «اسلامی سازی دانشگاه‌ها» دانشگاه را به یک دستگاه ایدئولوژیک تبدیل کند که مهم ترین کارکردش تولید «انسان» و یا به عبارت بهتر «دانشجو طرز نوین» است که همسو با جهت گیری نظام باشد (ملکی راد، ۱۳۹۴: ۶۷)

گفتمان غرب گرایی و اسلام گرایی: در پهلوی دوم نگاه مثبتی نسبت به غرب وجود داشته است به طوری که غرب گرایی و تحت تربیت و فرهنگ غربی قرار گرفتن امری مثبت تلقی می‌گردید. رژیم شاه به منظور سرگرم کردن دانشجویان به فعالیت‌های غیر مضر از نظر حکومت و غیر سیاسی کردن آن‌ها، دولت تلاش گسترده ای را برای ایجاد کافه تریا و دانسینگ در محیط دانشگاه انجام می‌داد و سعی می‌کرد تا دانشجویان را با فعالیت هنری، موسیقی و ورزشی مشغول نماید. این فعالیت‌ها ضمن کاهش فعالیت‌های ضد دولتی، باعث ترویج و گسترش فرهنگ غربی در بین آن‌ها و در راستای سیاست‌های مدرن کردن و غربی کردن ایران بود. اما در جمهوری اسلامی غرب گرایی امری مذموم حساب شده و تأکید بر بومی گرایی بوده است و گفتمان غرب گرایی جای خود را به گفتمان اسلام گرایی داده است. بعد از انقلاب اسلامی ستاد انقلاب فرهنگی دست به تشکیل کمیته اسلامی کردن دانشگاه‌ها زد. هدف از تأسیس این کمیته بررسی راه کارهایی برای اسلامی کردن مراکز آموزش عالی عنوان شد. آنان ضمن تمایز میان دانشگاه اسلامی با دانشگاه‌های غربی و شرقی، بر این نکته تأکید کردند که دانشگاه اسلامی بر خلاف دانشگاه‌های غربی بر اومانیسیم مبتنی نیست و این دانشگاه انسان را معیار هر چیز قرار نخواهد داد. در واقع اهداف دانشگاه اسلامی در نظر تنظیم کنندگان این طرح، رشد و پرورش ایمان دانشگاهیان، پرورش روحیه علم جویی و اخلاق جویی دانشگاهیان، تلاش برای ایجاد اعتقاد عمیق به خط امام، بی توجهی و عدم گرایش به شرق و غرب بوده است و دانشگاه باید از عناصر وابسته به گرایشات شرق و غرب تصفیه گردد.

وحدت حوزه و دانشگاه: یکی از سیاست‌های رژیم پهلوی طرد روحانیون از مناصب حکومتی و اعمال سیاست کنترل شده و خنثی در مورد روحانیون در دانشگاه بوده است. در جمهوری اسلامی بحث پیرامون وحدت حوزه و دانشگاه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظام بود. این خواسته از همان اوایل انقلاب به عنوان یکی از راه کارهای اسلامی شدن دانشگاه‌ها مطرح بود. در همین چارچوب بود که حضور روحانیت در دانشگاه‌ها در اشکال متفاوت، تشویق و ترغیب می‌شد. در این خصوص راهبردهایی مطرح شد که به طور خلاصه عبارتند از: ایجاد بسترهای مناسب و تشویق استادان دانشگاه و مدرسان حوزه برای تعامل هرچه بیشتر، به کارگیری استادان دانشگاه برای تدریس در حوزه و همچنین مدرسان حوزوی در دانشگاه، تلاش در جهت تغییر نگرش منفی استادان دانشگاهی به حوزه و بالعکس، وارد کردن علوم انسانی دانشگاهی در حوزه‌ها و همچنین علوم دینی در دانشگاه‌ها، تلاش در جهت طراحی و تدوین سرفصل‌های علوم دینی و اسلامی در قالب رشته‌های جدید با سرفصل‌های متفاوت که در قالب دروس عمومی در دستور کار قرار گرفته است.

اسلام سیاسی: در دوره انقلاب اسلامی با تأکید بر گفتمان ولایت فقیه، اسلام سیاسی به صورت ویژه مورد تأکید و سفارش بوده است و دانشگاهیان بر اساس این موضوع برنامه ریزی‌های آموزشی را انجام می‌دادند. در جمهوری اسلامی ضمن تأکید بر اسلام سیاسی در برخی از سرفصل‌های دروس بازنگاری صورت گرفته است به طوری که برخی رشته‌ها متناسب با فضای نوین و اسلام سیاسی تدوین شده اند و حتی در این خصوص دانشگاه‌های جدیدی چون امام صادق (ع) و باقرالعلوم و مجتمع‌های آموزشی جدید دیگری تأسیس شده است. اما در دوره پهلوی دوم تأکید بر مثنوی سکولاریزم و دوری از اسلام سیاسی بر فضای آموزش عالی کشور حاکم بوده است.

الگوی مبتنی بر کارکرد بیرونی: تفاوت دیگری در میان رابطه دولت و دانشگاه در این دو دوره قابل بررسی است این که دانشگاه در مقطع قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از نظر کارکردی از الگوی ناپلئونی پیروی نموده است که در فصول قبل به بررسی این الگو پرداخته شده است. طبق این الگو دولت از دانشگاه در جهت نوسازی و توسعه استفاده می‌کرده است و کارکرد اصلی دانشگاه کمک به نوسازی جامعه از طریق آموزش بوده است. اما در بعد از

پیروزی انقلاب اسلامی کارکرد دانشگاه بیشتر به سمت الگوی مبتنی بر بازار رفته است. که در واقع بعد فرهنگی و انتقال دانش و میراث فرهنگی گذشته کمرنگ شده است و به جای آن کسب امکانات هدف شده است. به طوری که دانشگاه وجود دارد اما اعضای هیأت علمی ضمن استقرار پاره وقت در دانشگاه، سرمایه علمی خود را در اختیار بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی و خدماتی قرار می‌دهند.

توسعه دانشگاه‌های تکنیکی و آموزش از راه دور: در بعد از انقلاب به دلیل

تقاضای رو به افزایش جوانان برای ورود به دانشگاه دولت در پی بازسازی نظام آموزش عالی کشور و ارتقای کمی و تا حدودی کیفی آن شد. در این خصوص مؤسسات آموزش از راه دور یا نیمه حضوری گسترش یافتند. با توجه به افزایش مراکز، روند پذیرش دانشجو نیز افزایش یافت. نکته حائز اهمیت در این دوران افزایش دانشجویان دختر نسبت به دوره قبل است. در بعد از انقلاب خصوصاً در دهه دوم به بعد توسعه مراکز دانشگاهی علمی کاربردی، پیام نور و مؤسسات آموزشی غیرانتفاعی و آزاد صورت گرفت. همچنین نسبت به دوره قبل ما شاهد توسعه رشته‌های مهارت محور هستیم در صورتی که در دوره پهلوی توسعه رشته‌های نظری را داریم.

دنیاکرایی و آخرت گرایی: در دوره پهلوی دوم ترویج دنیاگرایی و توجه به مظاهر

تکنیک غرب یک ارزش حساب می‌شد و دانشگاه‌ها به صورت رسمی به دنیاگرایی می‌پرداختند اما در جمهوری اسلامی آخرت گرایی و توجه به ماوراءالطبیعه به عنوان غایت علم مورد تأکید بوده است به همین خاطر تصفیه در محیط‌های علمی و فرهنگی و توجه به اخلاق و نفی مظاهر و آثار غرب زدگی و مبارزه با ارزش‌های غرب و شرق مورد تأکید فراوان بوده است. گرچه این موضوع در بعد از انقلاب در دوره‌های مختلف دچار افت و خیزهای فراوانی بوده است به طوری که در دوران سازندگی گفتمان علم گرایی پررنگ تر و در دوره‌های بعد گفتمان اسلام گرایی در دانشگاه‌ها رونق بیشتری داشته است.

نتیجه گیری

رابطه دولت و دانشگاه در ایران پیش از انقلاب را می‌توان در دو دوره پهلوی اول و دوم مورد بررسی قرار داد. در دوره اول ما شاهد تأسیس دانشگاه توسط دولت و از بالا هستیم. نیاز دولت مدرن پهلوی به نیروی متخصص و ماهر، در کنار خواست رضاشاه به توسعه و نوسازی ایران منجر به تأسیس دانشگاه تهران شد. به همین دلیل مهم‌ترین انتظار رضاشاه از دانشگاه، تأمین و تربیت متخصصان مورد نیاز کشور بود. به واسطه ماهیت دولت پهلوی اول، دولت از همان آغاز تلاش گسترده‌ای را برای کنترل دانشگاه آغاز کرد. به همین واسطه دانشگاه کاملاً از لحاظ ساختاری به دولت وابسته بود. جانشینی محمدرضاشاه به جای پدرش رابطه دولت و دانشگاه را وارد مرحله تازه‌ای کرد. در دوره ۱۳۲۰-۱۳۳۲ دانشگاه به واسطه تزلزل دولت و وجود مراکز متعدد قدرت توانست به میزان اندکی از استقلال از ساخت دولت دست یابد. در این دوران به واسطه فضای باز، شاهد شکل‌گیری گرایش‌های مارکسیستی و اسلامی بودیم که در تقابل با ایدئولوژی نظام پهلوی قرار می‌گرفتند.

در رابطه این دو نهاد در طی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷، دولت به واسطه نیاز برای تأمین نیروی متخصص مورد نیاز دستگاه بوروکراسی رو به گسترش خود و همچنین به خاطر پاسخگویی به سیل عظیم متقاضیان ورود به دانشگاه، سیاست گسترش و توسعه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی را در پیش گرفت.

در این دوران تعداد دانشجویان و به تبع آن مراکز آموزش عالی به سرعت افزایش یافت، اگرچه این افزایش صرفاً در بعد کمی اتفاق افتاد و از بعد کیفی، انتقادهای بسیاری بر آن وارد بود، اما با گسترش دانشگاه‌ها، دولت با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو شد.

در کنار کارکرد مربوط به تأمین نیروی انسانی، انتقال و درونی کردن ارزش‌های مورد نیاز نظام سیاسی در میان دانشجویان انتظار دیگر دولت از دانشگاه در این دوران بود. اما در برابر دانشجویان، علاوه بر نفی این ارزش‌ها و طرد هویت موردنظر دولت، حول مفاهیم و ارزش‌هایی جمع شدند که در برابر خواست و اراده دولت قرار داشت. به همین دلیل نیز بود که دولت ناچار به استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز و سخت‌افزاری برای کنترل دانشگاه و دانشجویان گشت، روش‌هایی مانند استفاده از نیروی ساواک و افراد لباس شخصی جزء

احزاب سیاسی طرفدار شاه بر می آمد. با وجود این دانشگاه، نه تنها هیچ گاه به کنترل کامل دولت درنیامد، بلکه به عنوان سنگر آزادی، در مبارزه علیه نظام پهلوی و پیروزی انقلاب نقش به سزایی ایفا کرد.

رابطه دولت و دانشگاه در ایران پس از انقلاب، همانند دوران گذشته رابطه ای چالاش برانگیز بود. دانشگاه پس از انقلاب همچنان یکی از سرکش ترین نهادهای اجتماعی ایران باقی مانده بود و دولت نیز تلاش می کرد تا از همان آغاز تسلط خود را بر این نهاد پویا مستحکم کند. به همین دلیل نیز بود که به تعبیر زیبا کلام پیند این دو مانند یک ازدواج ناموفق خیلی زود به جدایی انجامید.

در این دوران ما شاهد بروز دو تقابل عمده میان دولت و دانشگاه هستیم. تقابل اول، تقابل ساختاری بود. به این معنا که دولت علی رغم میل دانشگاه به کسب استقلال خواهان وابسته کردن مطلق دانشگاه به خود و تسلط بر آن برآمد. به همین منظور دولت انقلابی با خط بطلان کشیدن بر استقلال به دست آمده دانشگاه‌ها در دوران پهلوی دوم، سیاست اداره متمرکز دانشگاه‌ها و کنترل آن‌ها را انتخاب کرد. دولت ضمن انحلال هیأت امنای شوراهای عالی دانشگاه، دست به ادغام وزارت خانه فرهنگ و آموزش عالی زده و همچنان در راستای سیاست اداره متمرکز دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی خصوصی و دولتی را در همدیگر ادغام کرد. این کار نه تنها راه را بر تمرکز در آموزش عالی هموار کرد بلکه موجبات نظارت مرکزی را بیش از پیش فراهم آورد. علاوه بر این دولت نه تنها در بعد مالی اعتبارات دانشگاهی را کاملاً به دست گرفت، بلکه مراکز متعددی را مسئول تصمیم گیری درباره دانشگاه‌ها کرده و اختیارات دانشگاه را در زمینه‌های مختلفی مثل بودجه، قوانین استخدامی، برنامه ریزی و... را به شدت محدود کرد.

در کنار بعد ساختاری رابطه دولت و دانشگاه در دوره ۵۹-۶۱، تقابل مهم تری که میان دولت و دانشگاه نمایان شد، تقابل ایدئولوژیکی بود که دانشگاه را در برابر دولت قرار داد. حضور گسترده دانشجویان مخالف نظام و نداشتن پایگاه مستحکمی توسط دولت، حاکمیت را به این نتیجه رساند که برای تبدیل دانشگاه به دانشگاه مطلوب باید دست به «پاکسازی» گسترده این نهاد بزند.

برداشتن گام اول توسط دولت یعنی تعطیلی دانشگاه‌ها، به منظور خلع سلاح کردن دانشجویان و اساتید منتقد و گرفتن پایگاه اصلی آن‌ها، فضا را برای گام بعدی یعنی اسلامی کردن دانشگاه‌ها و تبدیل دانشگاه به یک دستگاه ایدئولوژیک دولتی آماده کرد. در واقع با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی به عنوان نهاد مسئول اسلامی کردن دانشگاه‌ها دولت عملاً کنترل دانشگاه‌ها را به دست گرفت و دانشگاه‌ها استقلال خود را کاملاً از دست دادند. در این دوران، ما شاهد تلاشی چند وجهی از سوی ستاد به منظور تأمین اهداف دولت مبتنی بر اسلامی کردن دانشگاه و تصفیه آن از عناصر مخالف و منتقد هستیم.

دولت به واسطه ستاد انقلاب فرهنگی، حتی سعی در کنترل محتوای دروس تدریس شده در دانشگاه‌ها نیز کرد و با ایجاد گروه‌های برنامه ریزی و با همکاری دفتر حوزه و دانشگاه سعی کرد تا بر آنچه در دانشگاه تدریس می‌شود نیز کنترل داشته باشد. با به کارگیری تمام این روش‌ها، دولت توانست دانشگاه را کاملاً مطیع و منقاد خویش ساخته و کنترل خود را بر دانشگاه برای یک دهه کاملاً تثبیت نماید. در این دوران دولت توانست تا ارزش‌های سیاسی موردنظر خود را به وسیله نهادهای فوق در دانشگاه‌ها ترویج کند.

اما از اوایل دهه ۷۰ و در شرایط پس از جنگ، رشد کمی دانشگاه‌ها بیش از رشد کیفی مورد توجه دولت قرار گرفت. به همین واسطه نیز فشار و کنترل دولت بر دانشگاه‌ها کاهش یافت. در کنار این مسئله و به واسطه غلبه نگرش واقع‌گرایانه در دولت‌های هاشمی، استقلال دانشگاه‌ها و مدیریت علمی مورد احترام بیشتری واقع شد. کاهش کنترل دولت بر مراکز آموزشی خود به خود، باعث افزایش استقلال دانشگاه‌ها و تغییر جو آنان گشت. تغییری که از نظر گروهی از حاکمیت پنهان نماند. نگرانی آنان از دور شدن بدنه دانشجویی از ارزش‌های مورد حمایت نظام و حرکت آنان به سمت و سوی متفاوت از خواست دولت منجر به شکل‌گیری موج جدیدی از اسلامی شدن دانشگاه‌ها شد. خلاصه آنکه، دولت در طی سه دهه گذشته، نگاه متفاوتی به مراکز آموزشی داشت. دانشگاه دیگر نه مؤسسه آموزشی صرف که نهادی برای جامعه‌پذیری سیاسی دانشجویان دانسته می‌شد به همین منظور نیز دولت با تأسیس مجموعه‌ای از نهادهای خاص تلاش کرد تا دانشگاه را به دستگاهی ایدئولوژیک تبدیل کند.

بررسی نظرات رهبران نظام و اسناد مربوط به دانشگاه، نشان گر این مسئله است که در نظام جمهوری اسلامی، انتظارات نظام از دانشگاه بیش از تأمین نیروی انسانی متخصص صرف و یا تولید و گسترش علم بوده است. جامعه پذیر کردن دانشجویان، درونی کردن ارزش‌های نظام سیاسی، مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی و... از انتظارات دیگر دولت از این مراکز است.

در تبیین وضع موجود دانشگاه‌ها، بین تصویری که امروزه از دولت در جامعه ما رواج یافته است این گونه احساس می‌شود که این دو ناهمگون هستند و به همین دلیل یکی همواره در موقعیت هژمون قرار می‌گیرد و دیگری در حوزه نقد و مقاومت. در نتیجه دانشگاه‌های ما به پایگاهی برای احزاب سیاسی بدل می‌شوند. این اتفاقی است که از قدیم به وقوع پیوسته است. چرا که دولت‌های ما همیشه تصور کرده اند که در پی حمایت مالی دانشگاه، مالک آن هم هستند و حق دارند و می‌توانند از پتانسیل دانشگاه در رواج ایدئولوژی و اهداف سیاسی خود نیز بهره گیرند. به طوری که دولت مردان سعی داشتند ایده‌های سیاسی خود را در جامعه پیاده کنند و انتظارات سیاسی شان را از دانشگاهیان مطالبه می‌کنند.

با توجه به مطالب فوق باید تصویری که وجود دارد تغییر یابد در واقع دولت در خصوص ارتباط خود با دانشگاه در پی حمایت از دانشگاه باشد و از دانشگاه به عنوان یک ابزار فرهنگی استفاده نشود و دولت حمایت کننده دانشگاه باشد و در برنامه‌های دانشگاه اعمال حاکمیت نداشته باشد در صورتی که در طی تاریخ در دو دوره ذکر شده به این شکل بوده است. دانشگاه‌ها برای کسب موفقیت و بهبود شرایط چه از لحاظ کیفی و کمی نیازمند استقلال هستند و وجود استقلال است که دانشگاه‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

منابع

- ۱- آراسته. حمید، جعفری، پریش، قورچیان. نادرقلی (۱۳۸۳). «دایره المعارف آموزش عالی»، وزارت علوم تحقیقات و فناوری، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
- ۲- امجد، محمد (۱۳۸۰)، «ایران از دیکتاتوری سلطنتی تا دین سالاری»، مترجم حسین مفتخری، تهران: انتشارات باز

- ۳- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، «دیباچه ای بر جامعه شناسی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: نشر نگاه معاصر
- ۴- «آموزش در ایران از عهد باستان تا امروز»، (۱۳۵۰)، دفتر معونت پژوهش و برنامه ریزی دانشگاه جندی شاپور
- ۵- توسلی، غلام عباس (۱۳۷۹)، «روشنفکری و اندیشه دینی»، تهران: نشر قلم
- ۶- ذاکر صالحی، غلامرضا (۱۳۸۳)، «دانشگاه ایرانی (درآمدی بر جامعه شناختی آموزش عالی)»، تهران: نشر کویر
- ۷- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۰)، «دانشگاه و دین در ایران، بررسی پیمایشی دانشگاه‌های دولتی» تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی
- ۸- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۰)، «نظام‌های سلطانی»، تهران: نشر شیرازه
- ۹- قویدل، حسن (۱۳۸۵)، «سلسله بحث‌های جنبش دانشجویی»، تهران: نشر نجم المهدی
- ۱۰- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۳)، «انقلاب فرهنگی»، دایره المعارف آموزش عالی زیر نظر نادر قلی قورچیان، حمید رضا آراسته، پریش جعفری، تهران: بنیاد دانشنامه
- ۱۱- کریمیان، علیرضا (۱۳۸۱)، «جنبش دانشجویی در ایران»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۱۲- ملکی راد، رسول (۱۳۹۴)، «دانشگاه مدرنیته و تحولات اجتماعی»، انتشارات چاپخش
- ۱۳- ملکی، محمد (۱۳۵۹)، «دانشگاه تهران و جاپای امپریالیسم»، بی جا
- ۱۴- نائینی، محمد کاظم (۱۳۸۳)، «شوراها و آموزش عالی ایران» دایره المعارف آموزش عالی دو جلد زیر نظر حمیدرضا آراسته، نادر قلی قورچیان، پریش جعفری، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
- ۱۵- هاشم زهی، نوروز (۱۳۸۰)، «تحلیلی بر حرکت‌های دانشجویی در ایران»، تهران: پژوهشکده فرهنگ و معارف
- ۱۶- افتخاری، اصغر (۱۳۸۸)، «رابطه دانشگاه با قدرت سیاسی در جهان سوم»، سال سیزدهم، شماره ۳

۱۷- ایزدی، رجب (۱۳۸۴)، «مبانی جامعه‌شناسی جنبش دوم خرداد»، پایان‌نامه دکتری علوم

سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱۸- بی‌نام، «غائله اسفند ما ۵۹»، تهران، دادگستری جمهوری اسلامی

۱۹- سیاسی، علی اکبر (۱۳۵۳)، «دانشگاه تهران و گذشته آن»، مجله سخن، شهریور، شماره

۱۰

۲۰- سلطانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «نفث و فرایند دولت ملت سازی در ایران»، فصلنامه، دانشکده

حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۲، شماره ۲

۲۱- طیبی، غلامرضا (۱۳۷۳)، فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی، شماره ۴ و ۳

۲۲- غلامی، محسن (۱۳۹۳)، «روزنامه ایران»، سال بیستم، شماره ۵۶۲۰